

آغازگری تنها

نوجوانی میان بالا با بر و بازویی خوش تراش و رعنا، سوار بر اسبی سینه فراخ، پیشاپیش سپاه خود، دروازه های غربی تهران را با هیجان و شور بسیار به مقصد تبریز، پشت سر می گذاشت. فتحعلی شاه، به سفارش آغا محمدخان و با دریافت های شخصی خویش، فرزند دوم خود، عباس میرزا را با اعطای نشان ولایتعهدی، راهی دارالسلطنه تبریز کرده بود. تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست درازی های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.

قلمرو زبانی

* میان بالا: میانه بالا، میانه قد، آن که قدش نه بلند باشد نه کوتاه، متوسط القامت: بر: سینه، آغوش، کنار
* خوش تراش: صفت مفعولی مرکب مَرخَم، خوش تراشیده، ویژگی آن چه خوب تراش خورده است.
* رعنا: زیبا و خوشگل * سینه فراخ: آن چه که سینه ای گشاده دارد * فراخ: وسیع، گشاده، پهناور
* شاخص: شاه و آغا و خان و میرزا * فتحعلی شاه قاجار: دومین شاه از دودمان قاجار بود. به مدت ۳۶ سال و ۸ ماه بر ایران فرمانروایی کرد * آقا محمدخان قاجار یا آقامحمد شاه: که به عبارتی آغامحمدخان نامیده می شود، رئیس ایل، بنیانگذار و نخستین شاه دودمان قاجار در ایران است او با برکناری حکومت جانشینان کریم خان زند به قدرت رسید.
* آغا: ترکی است، خاتون، بی بی، بانو، بیگم، خانم. کلمه احترام که با نام شخص به ویژه با نام زنان و خواجه سرایان (خادمان) به دنبال یا در ابتدای آن ها ذکر می شود؛ مثل آغا الماس، مبارک آغا درباره مردان و دیگر مردم آقا می گویند.
* با دریافت های شخصی خویش: با نتیجه گیری و درک شخصی خود
* عباس میرزا: بدل از مفعول، فرزند دوم * اعطا: واگذاری، بخشش، عطا کردن * نشان: نشانه، مهر و نگین
* اعطای نشان ولایتعهدی: دادن نشان جانشینی شاه * دارالسلطنه: پایتخت، محل اقامت پادشاه
* ولایتعهدی: شغل و مقام ولیعهدی، وندی - مرکب، ولایت: حکومت کردن، امارت + عهد: عهده داشتن + ی مصدری
* این شهر کهن: بدل از نهاد، تبریز * خط: فاصله میان دو نقطه، آن چه دو نقطه را به هم وصل کند.
* مقدم: پیش رفته، پیش افتاده * خط مقدم: نزدیک ترین قسمت جبهه به دشمن
* دست درازی: دراز بودن دست، بلنددستی
* یعنی: قصد می کند او (مفرد مذکر غایب از فعل مضارع از مصدر عنایت)، در فارسی: بدین معنی، چنین معنی می دهد، به عبارت دیگر، قید * روسیه: بدل از مضاف الیه؛ همسایه

قلمرو ادبی

* بر و بازو: مجاز از اندام * بر و بازو داشتن: کنایه توانمند بودن و قدرت داشتن
* خوش تراش: کنایه از ویژگی آن که اندام زیبا و متناسب دارد، خوش اندام
* رعنا: مجاز از خوش قد و قامت، بلند: سرو رعنا * سینه فراخ: کنایه از درشت اندام، قوی و نیرومند
* پشت سر می گذاشت: کنایه از ترک می کرد، به پایان می رساند، طی می کرد.
* راهی کرد: کنایه از فرستاد
* دست درازی: کنایه از تجاوز و حمله به خاک یک کشور؛ ظلم و ستم و جور و تعدی

قلمرو فکری

تبریز، این شهر کهن، مرکز فرماندهی خط مقدم دفاع در برابر دست درازی های همسایه شمالی ایران، یعنی روسیه بود.
* معنی: شهر قدیمی تبریز، مرکز فرماندهی ارتش ایران برای مقابله با تجاوز و حمله روسیه بود.

با کشته شدن آغا محمدخان، فتحعلی شاه بر تخت نشست. شاهزاده نوجوان، میرزا عیسی قائم مقام (قائم مقام اول، پدر ابوالقاسم) را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مَرشد و پدر معنوی خود می دانست و بی اذن و خواست او دست به کاری نمی زد. شوق وزیر اندیشمند و نیک خواه نیز به او کمتر از شوق ولیعهد به وزیر نبود؛ او در چشم های دُرشت، سیاه و گبرای عباس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق های روشن تدبیر مُلک و رعیت پروری را می خواند.

قلمرو زبانی

* قائم مقام: جانشین، نایب، وزیراعظم، نخست وزیر؛ لقب دو تن از وزیران قاجاریه، بدل
* میرزا عیسی: پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام مشهور به میرزای بزرگ و از وزرای فتحعلی شاه قاجار است.

*****ابوالقاسم:** فرزند میرزا عیسی، پس از وفات پدر در تبریز به وزارت عباس میرزا منصوب شد و قائم مقام لقب یافت. وی ادیب، منشی شاعر و در نظم و نثر فارسی استاد بود و ثنایی تخلص می کرد. *****اذن:** اجازه، رخصت، فرمان *****خواست:** اراده، میل *****مُرشد:** راهنما، هدایت کننده، در تصوف کسی که تربیت و ریاست گروهی از صوفیان را به عهده دارد. *****پدر معنوی:** منظور صاحب اختیار و راهنمای شخص در مسائل غیرمادی و دینی *****جمله چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند:** شاهزاده نوجوان، میرزا عیسی قائم مقام را نه تنها وزیر خردمند، بلکه مُرشد و پدر معنوی خود می دانست.

*****گیرا:** گیرنده، جذاب، فریبنده، زیبا، اثرگذار، مؤثر *****امتداد:** ادامه، درازی، دنباله، راستا، طول، کشش *****افق:** کرانه، کران، چشم انداز، دورنما، نیم دایره ای که در امتداد آن، چشم کره زمین را می بیند. ج. آفاق *****تدبیر:** به پایان کاری نگرستن و در آن اندیشیدن، برای انجام دادن امری فکر و دقت به کار بردن *****رعیت پروری:** مردم داری، پرداختن به اصلاح امور و تأمین آسایش رعیت و ملت *****تدبیر مُلک:** حکومت داری، اندیشه در امور کشورداری، چاره اندیشی برای به سامان کردن کارهای کشور *****رعیت:** عموم مردم، کسانی که به کشت و زرع برای یک مالک می پردازند، بنده، مردم تحت فرمان پادشاه

قلمرو ادبی

*****بر تخت نشست:** کنایه از پادشاه شد *****یک جهان:** کنایه از بسیار و فراوان *****بی اذن و خواست او دست به کاری نمی زد:** کنایه از او پیروی می کرد، از او فرمانبرداری و اطاعت می کرد. بدون دستور و اراده او اقدامی انجام نمی داد *****تشخیص و استعاره:** نگاه، زیرا متفکر است. *****تشبیه:** تدبیر مُلک و رعیت پروری به افق

قلمرو فکری

*****او در چشم های دُرُشت، سیاه و گیرای عباس میرزا، یک جهان، معنی و کشش می دید و در امتداد نگاه متفکرش، افق های روشن تدبیر مُلک و رعیت پروری را می خواند.**

معنی: او در چشم های دُرُشت، سیاه و پرکشش و جذاب عباس میرزا، معنی و کشش بسیاری می دید و از نگاه اندیشمندانه او، نشانه های آشکاری از اداره کشور و توجه به مردم کشور را می دید و احساس می کرد. (او را در اداره کشور و مردم باتجربه می دید)

یک قرن بیشتر است که اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است. بزرگان طوایف و فرماندهان سپاه برای کسب تاج شاهی و رسیدن به حکومت ولایات به جان هم افتاده، کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده اند، اما در این فاصله، اروپا قدم های بزرگی برای پیشرفت برداشته است. آنها کارگاه های متعدد صنعتی ساختند. کارخانه های توپ و تفنگ راه انداختند. دانشگاه های بزرگ برپا کردند.

قلمرو زبانی

*****طوایف:** ج طایفه، طایفه ها، اقوام، تیره ها *****ولایت:** فرمانروایی، پادشاهی، حکومت کردن، تسلط داشتن *****ولایت:** بخش هایی از یک کشور که یک نفر والی بر آن ها فرمانروایی کند، شهرستان. ج. ولایات *****ولایات:** ج ولایت، مجموعه شهرهایی که تحت نظر والی اداره می شود؛ خطّه، معادل شهرستان امروزی، این واژه در زبان فارسی امروز حذف شده است و کاربرد ندارد. *****تباهی:** فساد، نابودی، خرابی *****تاخت و تاز:** حمله و هجوم

قلمرو ادبی

*****تشبیه:** اختلافات و جنگ های داخلی به کارد؛ کشور به میدان تاخت و تاز و... *****اضافه استعاری و تشخیص:** پهلوی کشور *****تاج:** مجاز یا نماد قدرت و پادشاهی *****برای کسب تاج شاهی:** برای رسیدن به قدرت و سلطنت *****به جان هم افتاده:** کنایه از باهم به جنگ و مبارزه می پرداختند. *****اروپا:** مجاز از مردم اروپا *****قدم برداشتن برای چیزی یا کسی:** کنایه از اقدام کردن و انجام دادن کاری برای آن چیز یا کسی *****برپا کردند:** کنایه از برقرار ساختن، تأسیس کردند، پی افکندند، بنیاد کردند.

قلمرو فکری

*****اختلافات و جنگ های داخلی مثل کاردی بر پهلوی این کشور نشسته است.** *****معنی و مفهوم:** اختلاف ها و جنگ های داخلی مانند چاقویی این کشور را از بین برد (کنایه از برای کشور دردسرساز و رنج آور شد). *****کشور را میدان تاخت و تاز و کشتار و تباهی کرده اند:** *****کنایه از کشور را مانند میدانی برای حمله و هجوم و کشتار و نابودی کردند.**

از همه مهم تر، نیروی دریایی عظیمی ترتیب دادند و کشتی ها و جهانگردهایشان را به دورترین نقاط جهان فرستادند. ملت ها و قبایل مختلف که بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود، با تیر و کمان و شمشیر نتوانستند از عهده مقابله با لشکر مجهز به توپ و تفنگ آنها برآیند. به این ترتیب، دیارشان به تصرف قدرت های اروپایی درآمد.

قلمرو زبانی

* ترتیب دادند: سامان دادند، نظم دادند، درست کردند * مشام: بینی، حس بویایی
* دیار: سرزمین، شهر، کشور، ملک، مدینه، مملکت، زادگاه، وطن * تصرف: به دست آوردن، مالک شدن

قلمرو ادبی

* حس آمیزی و اضافه استعاری: بوی پیشرفت * مراعات نظیر: بو و مشام
* بوی پیشرفت اروپا به مشامشان نرسیده بود
* کنایه از از پیشرفت های علمی و صنعتی اروپا آگاهی نداشتند و در بی خبری به سر می بردند.
* تیر و کمان و شمشیر: مراعات نظیر و نماد عقب ماندگی نظامی، نماد ابزارهای جنگی ساده و ابتدایی
* از عهده کاری برآمدن: کنایه از توانایی انجام آن کار را داشتن
* توپ و تفنگ: مراعات نظیر و نماد پیشرفت نظامی و سلاح های جنگی نوین و پیشرفته
* تضاد: تیرو کمان و شمشیر با توپ و تفنگ * قدرت ها: مجاز از کشورهای قدرتمند

اروپا قدم های بزرگی در راه علم و صنعت برداشته، اما ای کاش، پا به پای این پیشرفت ها، اخلاق علم و فن هم رشد می کرد؛ وگرنه تیر و کمان با همه زیان هایش، دست کم برای تاریخ انسان، کم ضررتر از توپ و تفنگ است.

قلمرو زبانی

* ای کاش: شبه جمله، افسوس می خورم * دست کم: حداقل، لاقل، قید

قلمرو ادبی

* قدم برداشتن برای چیزی یا کسی: کنایه از اقدام کردن برای آن کار یا کس، انجام دادن کاری برای آن چیز یا کس
* پا به پا: کنایه از همراه * استعاره: اخلاق علم و فن، چون مانند گیاهی رشد می کند.

قلمرو فکری

ای کاش، پا به پای این پیشرفت ها، اخلاق علم و فن هم رشد می کرد
معنی: ای کاش همراه با پیشرفت های صنعتی، اخلاق انسانی آنان هم رشد می کرد.
* مفهوم: علم بدون اخلاق مانند چراغی است در دست دزد
* نکته: نویسنده به دو نکته اشاره دارد: ۱- پای بند نبودن اروپاییان به اخلاق و پیشرفت آن ها فقط در علم و صنعت بود
۲- ضرر بیشتر ابزارهای جنگی جدید نسبت به ابزارهای جنگی ابتدایی و سنتی

نوروز ۱۱۸۳ ه. ش. بود و عباس میرزا بعد از چند سال حضور در تبریز، خود را برای شرکت در مراسم سلام نوروزی شاه، به تهران رسانده بود. رقابت شاهزادگان در تقدیم هدایا و تلاششان برای باز کردن جای بیشتر در دل پدر، جلوه هایی از این بساط نوروزی بود. با این همه، مراسم آن سال با رسیدن خبر تحرک روس ها در شمال آذربایجان و گرجستان، تنها لعابی از تشریفات به رو داشت. دربار از درون درتب و تاب و التهاب بود. فکر حمله روس، بختک وار روی دربار چنبره زده بود. سران کشور و در رأسش فتحعلی شاه، در فکر تدارک سپاه برای مقابله با دست اندازی های روس ها بودند. شاه از قدرت همسایه شمالی خود، روسیه، کم و بیش آگاهی داشت؛ خبرهای تازه از سازمان ارتش و سلاح های پیشرفته و فراوان آن کشور، سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود. اتحاد حاکم گرجستان با روسیه و رفتن به تحت حمایتی آن، بریده شدن و از دست رفتن محض یک منطقه از ایران نبود، نشان از به هم خوردن توازن قوای دو کشور همسایه و برتری و چیرگی کشور رقیب بود. روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود.

قلمرو زبانی

* مراسم: ج مرسوم، رسم ها، عادت ها، دستورها، قاعده ها، قوانین، شرایط؛ این واژه امروز در زبان فارسی معنی مفرد می دهد.
* تقدیم: پیشکش کردن، هدیه دادن * جلوه: نمایش، خود را نشان دادن، آشکار ساختن
* بساط: گستردنی، هر چیز گستردنی، مانند فرش، سفره، و مانند آن * تحرک: حرکت کردن، جنبیدن، جنبش داشتن
* لعاب: آب دهن، هر آبی که اندکی غلیظ و چسبنده باشد، روکش مخصوصی که روی سفال و کاشی و مانند آن می کشند.

تشریفات: آداب و رسوم خاص در پذیرایی های مهم و رسمی . ج تشریف .

دربار: بارگاه، کاخ شاهی، مجاز از درباریان، افراد دربار

تب و تاب: ترکیب عطفی، از اتباع، سوز و گداز، هیجان و رنج***التهاب**: برافروختگی، زبانه و شعله آتش، اضطراب

بختک: حالت خفگی و سنگینی که گاهی در خواب به انسان دست می دهد، رؤیای وحشتناک توأم با احساس خفگی و سنگینی بدن که انسان را از خواب می پراند، کابوس

کابوس: خواب بد و وحشت آور، افکاروهم آلود، حالت سنگینی و اختناقی که در خواب به انسان دست می دهد

چنبره: به شکل چنبر، چنبر مانند، حلقه مانند***چنبر**: حلقه، هر چیز دایره مانند

چنبره زدن: چنبر زدن، حلقه زدن، حلقه های خُرد یا بزرگ دایره ای شکل زدن

تحت الحمایگی: مستقل نبودن و تحت حمایت کشور دیگری بودن و امتیاز دادن برای برخورداری از تحت الحمایگی؛

وضعیت یک دولت غالباً ضعیف در تعامل با دولتی قدرتمند، در عرصه بین المللی که در چارچوب یک موافقت نامه بین المللی، اختیار تصمیم گیری آن دولت در امور سیاست خارجی و امنیتی به دولت قدرتمند واگذار شده است.

بریده شدن: جداسدن***از دست رفتن**: نابود شدن***محض**: صرف، بی چون و چرا، خالص، ناب، بدون ترکیب

توازن: هم وزن شدن، هم سنگ شدن، با هم برابر گشتن در وزن، برابری، تعادل***قوا**: ج قوه، نیروها، قوت ها، مجاز از نیروهای نظامی***برتری و چیرگی**: مترادف اند***رقیب**: حریف، مدعی***چشم طمع**: اضافه اقترانی، چشم همراه با طمع، چشم به نشانه طمع

قلمرو ادبی

باز کردن جای بیشتر در دل پدر: کنایه از دوست داشتنی تر و محبوب تر شدن نزد پدر، مورد لطف بیشتر پدر واقع شدن

تشبیه: تشریفات به لعاب***تنها لعابی از تشریفات به رو داشت**: کنایه از ظاهری و سطحی و تشریفاتی بود.

بختک وار: کابوس وار، مانند بختک، تشبیه درون واژه ای***تشبیه**: فکر به بختک

روس: مجاز از سربازان و سپاهیان روسی

فکر حمله روس، بختک وار روی دربار چنبره زده بود: کنایه از اندیشه حمله روس ها به ایران مانند بختکی تمام وجود درباریان را فراگرفته بود.***تدارک**: تهیه کردن، آماده ساختن***دست اندازی**: کنایه از غارت و تجاوز به مال و جان کسی

سایه وحشتی بر وجودش انداخته بود: کنایه از ترس شدیدی او را فراگرفته بود.

چشم دوختن: کنایه از با دقت به چیزی یا کسی نگاه کردن، خیره شدن***تشخیص و استعاره**: روسیه

روسیه چشم طمع بر آذربایجان دوخته بود: کنایه از روسیه می خواست آذربایجان را به تصرف خود درآورد.

صبح حرکت فرا رسید. آفتاب داشت تیغ می کشید. گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود. صداها و نعره های درهم شترهای حامل زنبورک، قاطرهای بارکش و اسب ها، با آهنگ شیپورها و طبل های جنگی در می آمیخت. سربازانی که اسب و تفنگ نداشتند، پشت سواران و تفنگ داران، مشتاقانه و مصمم قدم برمی داشتند. شور جنگ و دفاع در دل ها تنوره می کشید. چهره هایی که از خبر حمله روس درهم رفته بود، با تماشای شکوه سپاه، شکفته می شد. عباس میرزا پیشاپیش سپاه، سوار بر اسبی کوه پیکر و چابک، همچون معبدی که بر فراز تپه ای جلوه گری کند، دل از ناظران می برد.

قلمرو زبانی

درهم: آمیخته***حامل**: حمل کننده، باربردارنده

زنبورک: نوعی توپ جنگی کوچک که در زمان صفویه و قاجاریه روی شتر می بستند.

تنوره: لوله حلبی که روی سماور می گذارند تا دود از آن خارج شود، دودکش، آتشدان

تنوره کشیدن: دور خود چرخ زدن و در حال چرخیدن به هوا رفتن، حلقه زدن و گرداگرد کسی یا چیزی را گرفتن

معبد: جای عبادت، پرستشگاه . ج . معابد.***فراز**: ارتفاع، اوج، بالا، بلندی***چابک**: چست و چالاک

جلوه گری: وندی؛ جلوه + گر + ی***ناظر**: نظرکننده، بیننده

قلمرو ادبی

آفتاب داشت تیغ می کشید: تشخیص و کنایه از خورشید داشت طلوع می کرد.***آفتاب**: مجاز از خورشید

گرد و غبار سپاهیان، آسمان تبریز را فرا گرفته بود: اغراق و کنایه از سپاهیان سریع حرکت می کردند و گرد و غبار برخاسته شده از حرکت اسبان آن ها آسمان تبریز را فراگرفته بود.

***شور جنگ و دفاع در دل ها تنوره می کشید: استعاره؛ کنایه از شدت شور و اشتیاق در دل**

*** چهره های درهم رفته: کنایه از چهره های ناراحت و نگران *چهره های شکفته : کنایه از چهره های شاد و خوشحال**

*** تضاد:** چهره های درهم رفته و چهره های شکفته *چهره ها: استعاره، زیرا مانند گل شکفته می شود.

***کوه پیکر:** تشبیه درون واژه ای، کنایه از درشت اندام، قوی هیکل *تشبیه: اسب به کوه، عباس میرزا به معبد

***توجه:** در تشبیه عباس میرزا به معبد، گذشته از تصویر زیبایی که ساخته، از دیدگاه نویسنده، نوعی تقدس بخشیدن به کار عباس میرزا نیز هست؛ این که وی، برای دفاع از وطن می رفت و گویی مردم او را برای این کار می پرستیدند.

***دل از ناظران می برد:** کنایه از همهٔ بینندگان را متوجهٔ خود می ساخت، یا مشتاق خود می ساخت یا علاقمند می کرد.

قلمرو فکری

***شور جنگ و دفاع در دل ها تنوره می کشید:** شور جنگ با دشمن و دفاع از کشور در دل همهٔ سربازان ایرانی ایجاد شد.

سپیدهٔ فردای گنجه با نهیب و صفیر گلوله های توپ روس، باز شد. توده های دود و آتش و گرد و غبار، با آخرین حلقه های شب درآمیختند. کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت. شهری که داشت خود را برای استقبال از بهار آماده می کرد، اینک بسترِ قوران خشم و آزر دشمن شده بود. با این همه، پیشگامی حاکم شهر، جوادخان، در دفاع و پیش مرگی فرزندان و برادرانش، شوری در جان ها می نهاد. نفوذ به حصار، با پایداری تفنگ داران میسر نشد. دشمن با بار خفتی بر دوش، واماندهٔ ماندن و رفتن شده بود تا اینکه یکی از شب ها با خیانت گروهی از شهر، راه برجی به روی محاصره گران باز شد و به دنبال آن، روس ها مثل مور و ملخ در پهنةٔ شهر پراکنده شدند.

قلمرو زبانی

***سپیده:** بامدادان، سپیده دم، سحر، سپیده دمان، سحرگاهان، شفق *توده: هر چیز روی هم ریخته، انبوه، پشته

***گنجه:** نام شهری است مشهور مابین تبریز و شروان و گرجستان و محل تولد نظامی گنجوی

***نهیب:** ترس، بیم، هیبت، عظمت، آواز مهیب *صفیر: بانگ و فریاد

***حلقه های شب:** منظور آخرین لحظات شب

***قوران:** بیرون آمدن آب یا مایعی از جایی با فشار، جوشش، جهیدن

***آز:** حرص، طمع، زیاده جویی *میسر: امکان پذیر، شدنی، مقدور، ممکن *خفت: خواری، زبونی

***وامانده:** درمانده، عاجز، حیران و سرگردان *برج: جای بلندی که برای نگهداری عمارت و قلعه درست کنند، قلعه، دژ *باز: مسند

قلمرو ادبی

***نهیب و صفیر گلوله ها:** اضافهٔ استعاری و تشخیص

***سپیدهٔ فردای گنجه با نهیب و صفیر گلوله های توپ روس، باز شد:**

کنایه از روس ها در سحرگاه روز بعد، شهر گنجه را با توپ گلوله باران کردند.

***توده های دود و آتش و غبار، با آخرین حلقه های شب درآمیختند.**

کنایه از انبوه دود و آتش و گرد و غبار جنگ، در آخرین لحظات شب، در شهر ایجاد شدند.

***شکفتن صبح:** اضافهٔ استعاری، صبح به گلی مانند شده که می شکفت.

***کسی شکفتن صبحی چنین را باور نداشت:**

کنایه از کسی باور نداشت که صبح به آن شکل (همراه با جنگ و دود و آتش و گرد و غبار و رنج) شروع شود.

***شهر: تشخیص و استعاره،** زیرا خود را برای استقبال بهار آماده می کند.

***قوران خشم و آزر:** اضافهٔ استعاری، زیرا خشم و آزر به کوه آتشفشانی مانند شده است که فوران می کند.

***تشبیه: خفت به بار**

***واماندهٔ ماندن و رفتن شده بود:** کنایه از تکلیف خود را نمی دانستند(شک و تردید داشتند) که بروند یا بمانند و به جنگ ادامه دهند.

***تشبیه:** روس ها به مور و ملخ؛ و کنایه از فراوانی و انبوهی سپاهیان روس

قلمرو فکری

***دشمن با بار خفتی بر دوش، واماندهٔ ماندن و رفتن شده بود:** دشمن با پذیرفتن آن شکست خفت بار، تکلیف خود را نمی دانستند(شک و تردید داشتند) که بروند یا بمانند و به جنگ ادامه دهند.

مردم با سنگ پاره، چوب دستی و ابزار دهقانی، در برابر متجاوزان ایستادند و سینه‌ها را سپر گلوله‌های آتشین ساختند. جواد خان همراه برادران و فرزندان، چندین بار، خود را بیرون از حصار به صف آتش دشمن زد و حماسه‌ها آفرید. اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود. صف‌های مقاومت مردمی یکی پس از دیگری می‌شکست. جوادخان و یارانش بی‌باکانه شمشیر می‌کشیدند. شهر عرصه‌ی روز محشر را به خاطر می‌آورد. گنجه با واپسین رمق‌هایش، زیر سقفی از دود و غبار نفس می‌کشید. دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاکِ آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد. بادهای اواخر زمستان، ناله‌های واماندگان را با بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه تا فراز قله‌های قفقاز می‌برد. نگاه فزون خواهانه و دهشت بار روس‌ها به فراتراز اینها دوخته شده بود.

قلمرو زبانی

• **سنگ پاره:** پاره‌ای از سنگ، یک تکه سنگ* ابزار: آلت، وسیله* **دهقانی:** دهقان بودن، زراعت و کشاورزی، عمل و شغل دهقان
• **گلوله‌های آتشین:** ترکیب وصفی نسبی* **بی‌باکانه:** جسورانه، دلیرانه، گستاخانه* **عرصه:** حیاط، فضای خالی جلوی خانه، میدان، صحرا. ج. عرصات* **محشر:** جای گرد آمدن مردم، روز قیامت
• **رمق:** تاب، توان، باقیمانده‌ی جان* **دیری نگذشت:** زمان زیادی سپری نشد، خیلی زود* **آغشته:** آمیخته، خیسانده
• **اهتزاز:** افراشته، جنبیدن، به حرکت درآمدن پرچم، حرکت از جانبی به جانبی* **واماندگان:** بر جای ماندگان، عقب افتادگان
• **دهشت / دهشت:** ترس و هراس* **دهشت بار:** ترس آور، هراس انگیز

قلمرو ادبی

• **سینه‌ها را سپر ساختند:** کنایه از برای مقابله و فداکاری آماده شدن، به سختی دفاع و مقاومت کردند.
• **تشبیه:** سینه‌ها به سپر
هر که تماشای روی چون قمرت کرد
سینه سپر کرد پیش تیر ملامت
سعدی
• **گلوله‌های آتشین:** ترکیب وصفی؛ تشبیه گلوله‌ها به آتش
• **اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، مثل برگ‌های خزان زده، زمین را پوشانده بود**
• **تشبیه:** اجساد و زخمی‌های روس‌ها و مردم گنجه، به برگ‌های خزان زده؛ کنایه از مردم بسیاری کشته شدند.
• **شمشیر می‌کشیدند:** کنایه از می‌جنگیدند و دفاع می‌کردند.
• **تشبیه:** شهر به عرصه‌ی محشر* **تلمیح:** شهر عرصه‌ی روز محشر را به خاطر می‌آورد.
• **تشخیص و استعاره:** گنجه؛ زیرا رمقی دارد و نفس می‌کشد* **تشبیه:** دود و غبار به سقف
• **دیری نگذشت پرچم روس‌ها در خاکِ آغشته به خون بی‌گناهان به اهتزاز درآمد:**
کنایه از شهر به تصرف روس‌ها درآمد و افراد بی‌گناه زیادی به شهادت رسیدند یا کشته شدند.
• **خاک:** مجاز از زمین* **خاکِ آغشته به خون بی‌گناهان:** کنایه از شهید و کشته شدن بی‌گناهان
• **پرچم به اهتزاز درآمد:** کنایه از پیروز شدن و تصرف کردن جایی
• **بوی خون جوادخان و هزاران شجاع گنجه:** کنایه از خبر شهادت جوادخان و کشته شدن سربازان شجاع گنجه
• **تشخیص و استعاره:** بادهای اواخر زمستان
• **نگاه فزون خواهانه و دهشت بار روس‌ها به فراتراز اینها دوخته شده بود:**
• **نگاه دوختن به کسی یا چیزی:** کنایه از انتظار کشیدن به آن کس یا آن چیز
• **کنایه از اندیشه تصرف زیادی خواهانه و ترس آور و وحشت انگیز روس‌ها به سرزمین‌ها و جاهای دیگر**
روس‌ها: مجاز از سربازان و ارتش روس

نیروهای آماده در تبریز جمع شده بودند. سربازان و فرماندهان را پیش از آن که حکم و سفارش حاکمان و خان‌ها در این مکان گرد آورده باشد، عشق به میهن و دفاع از حریم زندگی و هستی هم وطنانشان به اینجا کشانده بود. مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن، عباس جوان را به وجد می‌آورد و دلش را برای تحقق آرمان‌های ملی‌اش استوار و امیدوار می‌کرد.

با وجود پایداری و جان فشانی بسیاری از مردم، سرسپردگی و خودفروختگی چند تن از دشمنان خانگی سبب شد دروازه‌ی بخش‌های وسیع تری از قفقاز به روی دشمن باز شود. فرمانده سپاه ایران، نیروهایش را در فاصله‌ای کوتاه تر از موعد پیش بینی شده، به کرانه‌های رود ارس رساند. قفقاز زخم خورده و ستم دیده، نگاه منتظر و یاری جویش را به

جنوب، جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود، دوخته بود. موج های سنگین و افسارگسیخته ارس، سدوار در برابر سپاه ایستاده بود و چشم ناظران را خیره می کرد.
در ایران آن روز، دو دربار بود! دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر، رزم پسر.

قلمرو زبانی

* حریم: پیرامون و گرداگرد خانه، مکانی که حمایت و دفاع از آن واجب باشد. ج . احرم . حروم
* ناب: صاف و پاک، خالص، بی غش * توفندگی: فریاد برآوردن و خروشنده‌گی، غرندگی * وجد: ذوق، شوق، شادی
* به وجد می آورد: شاد و خوشحال می کرد * آرمان: آرزو، امید
* دلش را برای تحقق آرمان های ملی اش استوار و امیدوار می کرد: چهار جزئی گذرا به مفعول و مسند
* جان فشانی: جان خود را برای کسی یا چیزی فدا کردن * موعده: زمان یا مکان وعده داده شده . ج . مواعد
* نگاه منتظر: اضافه اقترانی، نگاه همراه با انتظار، نگاه به نشانه منتظر بودن
* جایی که سپاه عباس میرزا حرکت آغاز کرده بود: بدل از جنوب
* بزم: جشن و طرب و مهمانی، مجلس شراب و جشن و مهمانی * رزم: جنگ، نبرد

قلمرو ادبی

* حریم زندگی و هستی: اضافه استعاری، زندگی و هستی به خانه و بنایی مانند شدند که حریم دارند.
* سرسپردگی: کنایه از ارادت داشتن، اطاعت کردن، فرمان برداری، تسلیم شدن * خودفروختگی: کنایه از مزدور و خائن بودن
* تشخیص و استعاره: ففقا: نگاه دوختن: کنایه از منتظر بودن، امیدوار بودن * افسارگسیخته: کنایه از رها و شتابان
* تشبیه: موج به سد * بزم و رزم: جناس و تضاد * جناس و مراعات نظیر: پدر و پسر
* تکرار: دربار، بزم، رزم

در ذهن عباس میرزا، تنها، معمای اُفت و خیزهای جنگ و شکست ها و پیروزی ها نبود که حضور سنگینی داشت، تجربه شکست ها و مشاهده جهانی ورای جهان کشور خویش، در فراز و نشیب این نبردها، گسست بزرگی در اندیشه پویای او به جا گذاشته بود. نایب السلطنه رو کرد به حاضران و گفت « افسران و فرماندهان شجاع، هم سنگران و باران عزیز، غرض از گردهمایی امروز، بیان نکته هایی است که اهمیتشان کمتر از مسائل دفاع و جنگ نیست.

قلمرو زبانی

* معمّا: پوشیده، کلامی که با رمز و اشاره بر مطلبی دلالت کند، چيستان
* اُفت و خیز: وندی - مرگب، افتادن و برخاستن، به آهستگی رفتن و شتافتن * ورا: سوا، جز، عقب، پس، پشت
* گسست: بریده شدن، جدا شدن * پویا: وندی، پوینده، رونده، صفت فاعلی
* گردهمایی: اجتماع گروهی از افراد به منظور دیدار، مشورت، بحث؛ و تبادل نظر یا تصمیم گیری
* نایب السلطنه: جانشین شاه، آن که به نیابت از طرف پادشاهی که به سن قانونی نرسیده و صغیر است، امور سلطنت را تعهد کند
منظور عباس میرزا، ملقب به نایب السلطنه پسر ارشد و ولی عهد فتحعلی شاه قاجار است.

قلمرو ادبی

* تشبیه: اُفت و خیزهای جنگ و شکست ها و پیروزی ها به معمّا * اُفت و خیز: کنایه از نشیب و فراز و یک قرار نماندن
* تضاد: شکست و پیروزی؛ فراز و نشیب * حس آمیزی: حضور سنگین
* گسست بزرگی در اندیشه پویای او به جا گذاشته بود: کنایه از در اندیشه پویا عباس میرزا ضعف و سستی ایجاد شده بود.

بر همگان مسلّم است که شما جنگاوران سرافراز، در طول سال های دفاع، شجاعانه و مخلصانه جنگیدید و هرگز بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید. دلاوری ها و جان فشانی های سربازان فداکار و شما افسران عزیز، علی رغم محرومیت های فراوان تا به آن جا بود که دشمن را هم به تحسین و اعجاب واداشت. با این حال، ما بسیاری از سرزمین های مادری و هموطنان و پاره های تن خود را در این سال ها از دست دادیم و مجبور به قبول شرایطی دشوار در عهدنامه ننگین گلستان شدیم.

قلمرو زبانی

* مسلّم: باور کرده شده، تسلیم شده، حتمی، قطعی * سرافراز: مفتخر، سربلند * مخلصانه: اخلاص آمیز، بی ریا، صادقانه

* علی رغم: بر خلاف، خلاف میل و خواهش، به ناخواست

* تحسین: آفرین گفتن، ستایش، ستایش کردن، ستودن، نکوداشت * اعجاب: به شگفت آوردن، متعجب شدن، شگفتی

قلمرو ادبی

* تشبیه: خفت و خوف و بار * بار خفت و خوفی بر دوش نکشیدید: کنایه از خواری و پستی رو نپذیرفتید و نترسیدید.

* مراعات نظیر: بار و دوش * پاره های تن: استعاره از فرزندان و هم وطنان

سال های دفاع و پایان تلخش، واقعیتی را به ما نشان داد و آن اینکه، جنگ روس با ما جنگ میان ارتش دو کشور نبود؛ جنگ ارتش و کشوری بزرگ با ارتش و کشوری نامنجم و دچار اختلافات داخلی نبود؛ این جنگ، جنگ بین دو زمان متفاوت بود؛ جنگ نو و کهنه، تازگی و فرسودگی. پیش بینی نتیجه چنین برخوردی هم، چندان دشوار به نظر نمی رسید؛ نوبی و جوانی، هر چند آلوده به پستی ها و زبونی ها باشد، غالباً پیروز میدان است. با این وصف، شکست ما هیچ جای شگفتی نداشت.

قلمرو زبانی

* نامنجم: ناهماهنگ، ناسازگار، بی نظم * پستی ها و زبونی ها: رابطه ترادف، متمم برای آلوده * فرسودگی: پوسیدگی، کهنگی

قلمرو ادبی

* حس آمیزی: پایان تلخ * تضاد: نو و کهنه، تازگی و فرسودگی

قلمرو فکری

* جنگ روس با ما جنگ میان ارتش دو کشور نبود؛ جنگ ارتش و کشوری بزرگ با ارتش و کشوری نامنجم و دچار اختلافات داخلی نبود؛ این جنگ، جنگ بین دو زمان متفاوت بود؛ جنگ نو و کهنه، تازگی و فرسودگی؛ منظور گوینده، پیشرفته و به روز بودن جنگ افزارهای کشور روس و ابتدایی و فرسوده بودن سلاح های کشور ایران بوده است.

یاران من، اگر جنگ، چیزهای ارزشمندی را از ما گرفت، در مقابل، درهایی را به روی ما گشود. صدای مهیب توپ ها و گلوله های دشمن، ما را از خواب قرن ها بیدار کرد. ما برای زنده ماندن و پویایی بیشتر، به ایجاد نهادهای جدید دانش و صنعت نیاز داریم. باید فرزندانمان را با دانش ها و روش های معمول روزگار تعلیم دهیم.

قلمرو زبانی

* مهیب: سهمگین، ترسناک

قلمرو ادبی

* تشخیص و استعاره: جنگ، زیرا دری را به روی افراد می گشاید.

* ما را از خواب قرن ها بیدار کرد: کنایه از ما را از غفلت و ناآگاهی طولانی بیدار کرد.

* جنگ درهایی را به روی ما گشود: کنایه از جنگ به ما آگاهی تازه داد، امکانات و موقعیت های تازه ای برای ما آماده کرد.

* در: استعاره از آگاهی، راه، روش * مراعات نظیر: در و گشود؛ توپ و گلوله

پیشرفت و تمدن نمی تواند یک سویه و تک بعدی باشد. افسر و سرباز ما زمانی از مرزهای وطنمان، خوب پاسداری می کنند که فکرشان از جانب میهن و اداره عالمانه و عادلانه ملک، ایمن باشد؛ همان گونه که ملت و دولت، زمانی به آسودگی، سر به کار خود خواهند داشت که بدانند ارتش آنها، ابزار و قدرت شایسته برای پاسداری از مرزها را دارد.

قلمرو زبانی

* عالمانه: عاقلانه و خردمندانه و دانشمندانه * یک سویه: یک طرفه * ملک: کشور و سرزمین * ایمن: در امان، محفوظ، سالم

قلمرو فکری

پیشرفت و تمدن نمی تواند یک سویه و تک بعدی باشد:

مفهوم: تاکید است بر پیشرفت همه جانبه

مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر، گریزان هستند؛ آخر چشمشان را می زند و خسته شان می کند. جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رو در روی جبهه هاست. لازمه حضور و مبارزه در هر دو جبهه، عشق است. با این تفاوت که در جبهه بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.»

قلمرو زبانی

* جبهه بیرون: منظور جنگ با دشمنان خارجی و داخلی

✱ هر دو جبهه: منظور جنگ با اندیشه های پوسیده و جنگ با دشمنان خارجی و داخلی ✱ درایت: بینش، هوش، خرد، آگاهی

قلمرو ادبی

✱ خانه های تاریک و بی دریچه: نماد سنت ها و رسوم کهنه و محدود، نماد جوامع بسته و دور از آگاهی و اطلاعات

✱ پنجره های باز و نورگیر: نماد نوگرایی و پیشرفت و ارتباط با جهان، نماد جوامع آگاه و روشن و شفاف

✱ سر به کار خود خواهند داشت: کنایه از وظیفه خود را انجام خواهند داد.

✱ تضاد: خانه های تاریک و بی دریچه با پنجره های باز و نورگیر

✱ تشخیص و استعاره: افکار، زیرا باید با آن جنگید

قلمرو فکری

✱ مردمی که به خانه های تاریک و بی دریچه عادت کرده اند، از پنجره های باز و نورگیر، گریزان هستند

✱ مفهوم: مردمی که به سنت ها و رسوم کهنه و محدود عادت کرده اند، از نوگرایی و پیشرفت و ارتباط با جهان گریزانند.

✱ جنگ با افکار پوسیده، دشوارتر از جنگ رو در روی جبهه هاست. لازمه حضور و مبارزه در هر دو جبهه، عشق

است. با این تفاوت که در جبهه بیرون، شجاعت کارسازتر است و در این یک، درایت.»

✱ مفهوم: نویسنده تأکید دارد که با بیداری و آگاهی می توان پیشرفت کرد و بی خبری، آدمی را به هدفی نمی رساند. جنگ با

دشمن بیرونی و جنگ با افکار کهنه مخالفان پیشرفت، دو جبهه ای است که با عشق و شجاعت باید از پس آن برآمد.

عباس میرزا، آغازگری تنها، مجید واعظی

مای درس

گروه آموزشی عصر

www.my-dars.ir

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

- ۱- هم آوای کلمه « صغیر » را بنویسید و آن را در جمله‌ای به کار ببرید.
*سفیر: شاه عباس، سفیری به دربار واتیکان فرستاد.
- ۲- چهار ترکیب اضافی که اهمیت املائی داشته باشند، از متن درس انتخاب کنید.
نهیب و صغیر گلوله‌های توپ، توفندگی فرزندان میهن، تحقق آرمان‌های ملی‌اش، توده‌های دود و آتش، تحت‌الحمایگی روس...
- ۳- همانطور که می‌دانید، هر گروه اسمی، یک « هسته » دارد که می‌تواند با یک یا چند وابسته پیشین و پسین همراه شود.

*صفت پرسشی ← کدام روز

*صفت تعجبی ← عجب روزی

*صفت اشاره ← آن روز

*صفت مبهم ← هر روز

*صفت شمارشی ← اصلی یک روز

*صفت شمارشی ترتیبی (با پسوند - مین) ← دومین روز

*صفت عالی ← بهترین روز

اینک با یک نوع دیگر از وابسته‌های پیشین آشنا می‌شویم:

شاخص: شاخص‌ها لقب‌ها و عنوان‌هایی هستند که بدون هیچ نشانه یا نقش نمایی، در کنار اسم قرار می‌گیرند.

مانند: « امام، علامه، استاد، آقا، حاجی، خاله، کدخدا، سرلشکر، مهندس و... »

توجه: شاخص‌ها کلماتی هستند که غالباً، بی‌فاصله، پیش از هسته می‌آیند؛ این کلمات در جای دیگر می‌توانند

هسته گروه اسمی، مضاف الیه و یا ... قرار بگیرند؛ در این صورت، شاخص محسوب نمی‌شوند.

مثال: استاد معین، فرهنگ فارسی را در شش جلد تدوین کرده است. شاخص

ایشان، استاد زبان و ادبیات فارسی بودند. هسته گروه اسمی

کتاب استاد، در بردارنده مطالب مفیدی است. مضاف الیه

*اکنون واژه‌های زیر را یک بار به عنوان «شاخص» و یک بار به عنوان هسته گروه اسمی در جمله به کار ببرید.

*شاخص: سرهنگ محمد احمدی، در ارتش خدمت می‌کرد.

*هسته گروه اسمی: او سرهنگ بازنشسته‌ی ارتش است.

*شاخص: سید جعفر شهیدی نهج‌البلاغه را به شیوه‌ای آهنگین، ترجمه کرد.

*هسته گروه اسمی: این سید بزرگوار، اهل بروجرد بود.

قلمرو ادبی

۱- متن درس را از نظر نوع ادبی بررسی کنید. ادبیات پایداری

۲- برای هر یک از آرایه‌های زیر، نمونه‌ای از بند هفتم (سپیده فردای گنجه...) انتخاب کنید و بنویسید.

*تشبیه: ۱- بار خفت ۲- روس‌ها مثل مور و ملخ در پهنه شهر پراکنده شدند. *کنایه: مثل مور و ملخ: انبوه و

ویرانگر *تشخیص: شهر خود را برای استقبال بهار آماده می‌کرد.

۳- در عبارت زیر، بهره‌گیری از کدام آرایه‌های ادبی بر زیبایی سخن افزوده است؟

در ایران آن روز، دو دربار بود: دربار بزم و دربار رزم؛ بزم پدر و رزم پسر.

*بزم و رزم: جناس و تضاد *جناس و مراعات نظیر: پدر و پسر *تکرار: دربار، بزم، رزم

قلمرو فکری

۱- چه عاملی عباس میرزا را برای تحقق آرمان‌های ملی استوارتر و امیدوارتر می‌کرد؟

مشاهده صحنه‌های ناب و توفندگی فرزندان میهن، برای رویارویی با دشمن.

۲- در عبارت زیر، مقصود از قسمت‌های مشخص شده چیست؟

مردمی که به «خانه‌های تاریک و بی‌دریچه» عادت کرده‌اند، از «پنجره‌های باز و نورگیر» گریزان هستند.

*خانه‌های تاریک و بی‌دریچه: جامعه بسته و محدود و سنت‌های دست‌وپاگیر و کهنه.

*پنجره‌های باز و نورگیر: ارتباط با دنیای بیرون و پیشرفت و شکوفایی.

۳- با توجه به بیت زیر، شخصیت عباس میرزا را تحلیل کنید.

چون شیر به خود سپه‌شکن باش
فرزند خصال خویشتن باش «نظامی»
عباس میرزا، شاهزاده‌ای روشن‌فکر و شجاع بود که برخلاف ناشایستگی پدرش، فتحعلی شاه، برای تحقق آرمان‌های ملی خود، در برابر سپاه روس ایستاد و جنگید.

*یادداشت

شاخص (= عناوین و القاب)

ویژگی‌ها و نشانه‌ها:

۱. عناوین و القاب هستند؛ مثل آقا، استاد، امام، برادر، خواهر، عمو، عمه و....
 ۲. از نظر دستوری اسم یا صفت اند.
 ۳. هیچ نشانه و نقش نمایی ندارند؛ یعنی ساکن هستند.
 ۴. نزدیکترین وابسته پیشین به هسته هستند.
 ۵. عمدتاً هسته آن‌ها اسم خاص است؛ مثل عمو جواد، مهندس علی و..
 ۶. گاهی پس از هسته می‌آید؛ مانند علی آقا، رضا خان، نادر شاه (در این صورت وابسته ی پسین هستند .)
 ۷. گاهی یک اسم دو شاخص می‌پذیرد؛ مانند شاه سلطان حسین، شهید دکتر چمران / آقامحمد خان
 ۸. گاهی شاخص کسره می‌پذیرد؛ مانند نادر شاه افشار
 ۹. تمام واژه‌هایی که به عنوان شاخص به کار می‌روند در صورت پذیرفتن کسره (به استثنای شماره ۸) و نقش‌های اسم، یک اسم به شمار می‌آیند و هسته گروه هستند؛ مانند
۱. عمو جواد را بهتر از هر کس دیگر می‌شناسم،
شاخص هسته در نقش مفعول
- صفت بیانی بدل از نهاد
۳. علامه بزرگ ، استاد علی اکبر دهخدا ، تدوین کننده ی لغت نامه است.
هسته در نقش نهاد شاخص مضاف الیه
 ۴. علامه دهخدا، استاد لغت نویس معاص ایران است.
شاخص هسته در نقش مسند

درک و دریافت

۱_ متن «آغاز گری تنها و تا غزل بعد» را از نظر زاویه ی دید و شخصیت های اصلی مقایسه نمایید
در متن آغاز گری تنها، زاویه ی دید، سوم شخص است، و شخصیت اصلی آن، شاهزاده ای است که برای آزادی و پیشرفت وطن می‌جنگد، اما در متن تا غزل بعد، زاویه ی دید اول شخص است؛ و شخصیت اصلی آن، اسیری است که با وجود اسارت برای تعلیم و روحیه دادن به دیگران تلاش می‌کند.